معنا و مفهوم در داستان

پارسی نژاد، کامران

خواننده ادبیات داستانی،غالبا پس از کشف موضوع‏ اصلی و شناسایی شخصیتهای داستانی،به سروقت مضامین، درونمایه و تجربیات ناب نهفته در بطن اثر می‏رود و به تفسیر و تحلیل دیدگاهها و عقاید مطرح می‏پردازد.در همین ارتباط، معمولا در جلسات نقد رمان و داستان کوتاه این سئوال که‏ «درونمایه داستان چیست؟»مطرح شده و توجه تحلیل‏گران‏ را به خود جلب کرده است.باید اذعان داشت که تحلیل عقاید و دیدگاههای طرح‏شده در داستان و کشف درونمایه اصلی‏ و فرعی مدنظر نویسنده کاری بس مشکل و بحث‏برانگیز است.منتقد ادبی به منظور دست یافتن به حقیقت می‏بایست‏ هم به مسائل مطرح‏شده در اثر توجه کند و هم تمامی پدیده‏ها و مسائل فرامتنی که در پیرامون خود مشاهده می‏کند و به نوعی‏ به مباحث طرح‏شده در داستان مرتبط است را مدنظر داشته‏ باشد.درنتیجه تحلیل‏گر داستانی می‏تواند میان اثر و تمامی‏ پدیده‏های جهان،پیوند و ارتباط منطقی و قوی برقرار سازد.در این راستا،وظیفه‏ای که بر دوش منتقد نهاده شده،بس سنگین‏ و طاقت‏فرساست.او پس از شناسایی و تطبیق آرإ و آموزه‏های‏ مطرح‏شده،نسبت به صحت و سقم اطلاعات مبادرت می‏ورزد و لازم به توضیح نیست که این بخش از وظیفه منتقد یا خواننده‏ ادبیات داستانی مشکل‏ترین مرحله به‏حساب می‏آید.در این‏ زمان،سوالات سرنوشت‏سازی هم مطرح می‏گردد.آیا براستی‏ ایده‏ها و عقاید مطرح‏شده در داستان در عالم هستی نیز وجود دارند؟این عقاید در زیرساخت اثر پنهان است یا به‏طور آشکارا مشخص شده است؟برای درک بهتر چنین مضامینی، آیا به یک منتقد زبردست ادبی نیاز است یا خواننده می‏تواند به‏ تنهایی اطلاعات موردنیاز خود را استخراج کند؟خواننده چگونه‏ می‏تواند براساس نمونه‏ها و نمادهای مطرح‏شده پی به قوانین‏ و مبانی کلی‏تر ببرد؟

خواننده و تحلیل‏گر زبردست داستان به خوبی می‏داند که‏ با یک شیوه خاص نمی‏توان به مصاف داستان رفت و به نقد و بررسی اثر پرداخت.به منظور تبیین دقیق یک اثر،گاه منتقد از چندین شیوه نقد سود جسته و بر طبق شرایط و زیرساخت‏ هر بخش به‏گونه‏ای خاص برخورد کرده است.تی،اس،الیوت‏ معتقد بود:«روشی خاص وجود ندارد بلکه باید بسیار زیرک و باهوش بود.»داشتن هوش و زکاوت نقش تعیین‏کنندگی در نقد داستان دارد اما تها شرط این کار نیست.در حقیقت اشخاص‏ بسیار باهوش نیز برای درک آثار داستانی نیازمند بهره‏وری‏ از شیوه‏های مختلف نقد چون ساختارگرایی،پساساختارگرایی، مارکسیسم،هرمونتیک و...هستند.آثار داستان برجسته و معروف مملّو از مضامین پیچیده و انواع مختلف فنون و صناعات‏ ادبی هستند و دستیابی به اطلاعات مذکور نیازمند تبحر لازم در شناخت متن،شیوه‏های داستان‏نویسی و به‏کارگیری از انواع نقد در زمان مناسب آن است.در این ارتباط گاه دیده شده است‏ که منتقد داستان همچون یک فیلسوف و نظریه‏پرداز ظاهر گشته و در خلال توصیفات خود به ارائه آرإ و نقطه‏نظرات بدیع‏ خود پرداخته.یک منتقد داستان می‏بایست همچون نویسنده به‏ بسیاری از مباحث رشته‏های علوم اجتماعی،تاریخ،فلسفه،دین، رواشناختی و...اشراف داشته باشد.درک معضلات جوانان، روابط حاکم بر قشر جوان و آرزوها و آمال بزرگ آنها می‏تواند مباحث مناسبی برای بررسی باشد.چه از منظر نویسنده و چه از منظر یک تحلیل‏گر.

جدای از شیوه‏های مختلف روایتی،توصیف و گفتگوهای‏ میان شخصیتهای داستانی،با کنار زدن عناصر داستانی می‏توان‏ به کلیدهای اصلی گشاینده ناگفته‏ها و مفاهیم پیچیده دست‏ یافت.معمولا عنوان داستان می‏تواند در جهت دست یافتن به‏ درونمایه و ایده اصلی مفید باشد.گاهی اوقات عنوان داستانی‏ خواننده را به یک مسیر خاصی که نویسنده برای او در نظر گرفته وارد می‏سازد و تا مسافتی طولانی او را با خود می‏برد.

گاهی نیز عنوان داستان به مسائل و عناصری تاکید می‏ورزد تا اهمیت مسئله را برای خواننده نمایان سازد.در این راستا، عناوینی که گاه برای هر فصل نیز انتخاب می‏شود،می‏تواند سهم عظیمی در هدایت خواننده داشته باشد.اغلب اوقات،تفسیر مفاهیم از طریق راوی داستانی که دارای حاکمیت و اقتدار است‏ صورت نمی‏پذیرد.اینگونه ایده‏ها می‏تواند از طریق شخصیتهای‏ داستانی مطرح گردند.البته خواننده پیش از آنکه تفسیر آنها را بپذیرد می‏بایست خود افراد را شناسایی و اعتبار اندیشه و گفتار آنها را تعیین کند.گاهی راوی داستان خود در کالبد یکی از شخصیتها فرو می‏رود و یا وظیفه بیان اندیشه‏های خود را به فردی خاص محول می‏کند.در چنین شرایطی خواننده نیز می‏تواند نسبت به صحت و سقم گفته‏های راوی نیز شک کند و در بدو امر به اعتبار گفتار او بیندیشد.به همین ترتیب ایده‏ها می‏تواند در بطن روایات و توصیفات داستانی نیز قرار گیرد. یک شخصیت یا یک صحنه توصیف‏شده می‏تواند در جهت‏ هدایت خواننده به سوی عقاید و ایده‏های موردنظر نویسنده‏ مفید باشد.

هنگامی که نویسنده از بیان مستقیم عقاید خودداری‏ می‏ورزد،خواننده می‏بایست بسرعت درپی کشف کلیدهای‏ داستانی باشد.لحن روایتی،تکرار الگوهای مشخص،مبانی‏ تطبیق‏یافته طنزآمیز و مواردی از این دست،می‏توانند یاری‏ رسان خواننده به منظور درک ارتباط میان جهان خاص تصویر شده در کتاب با جهان عقاید در بیرون باشند.هرچقدر مبانی‏ و عقاید مطرح در جهان لطیف و زیباتر در داستان طرح گردند، تفسیر و تحلیل اثر لطیف و زیباتر صورت می‏پذیرد.در حقیقت‏ نقد اثر با ریشه و زیرساخت آن ارتباط تنگاتنگ دارد.در این‏ میان تحلیل‏گر می‏باید بدرستی شیوه انتقال اطلاعات از دنیا خارج به جهان کتاب اطمینان داشته و به دقت این جریان‏ انتقالی اطلاعات را بررسی کند.اگر یک داستان واقعه‏بینانه‏ خلق شده باشد،از سوی خوانندگانی که میزان تجاربشان در جهان هستی معادل اطلاعات نهفته در اثر است بهتر درک‏ می‏شود.این به آن معنا نیست که خواننده پیش از مطالعه اثر می‏بایست تمامی تجارب ضروری بشر را کسب کند و یا با اطلاعات مساوی به مصاف داستان برود.

اما خواننده داستان پیش از مطالعه اثر می‏باید با برخی‏ تجارب ضروری بشری مثل ترس،نحوه مقابله با ظلم،شیوه‏ برقراری ارتباط منطقی و...آشنا باشد.در این میان،گاه دیده‏ شده که رمانهای رئالیستی هم به مضامینی اشاره داشته‏اند که خواننده تابه‏حال با آنها مواجه نگشته است.در چنین‏ شرایطی این وظیفه رمان است که در شناساندن تجارب جدید بشری یاری‏رسان خواننده باشد.به‏طور مثال بسیاری از آثار مطرح جهاان می‏توانند خواننده را با دنیای پررمزوراز درون‏ انسان و پیچیدگی‏های ذهن او آشنا سازند و به ریشه‏یابی‏ علل بروز هر عمل و عکس‏العمل بپردازند.در بسیاری از آثار دی،اچ‏لارنس (D.H.lawrence) خواننده می‏تواند پی به‏ روابط خویشاوندی میان انسانها ببرد.البته لارنس برای تفهیم‏ روابط خانوادگی از خواننده آثارش توقع دارد تا برخی مسائل‏ حاکم بر بافت اجتماعی و روابط خانوادگی آن دوره را بداند. بدون این قبیل اطلاعات خواننده آثار او با برخی مضامین‏ بی‏معنی و بی‏اساس مواجه می‏گردند و قادر به درک حقیقی‏ اینگونه روابط نخواهند بود.خاصه خوانندگان خارجی که هیچ‏ گونه اطلاعاتی درباره بافت اجتماعی و شرایط حاکم بر آن‏ دوران در انگلستان ندارند برای درک آثار داستانی کودکان و نوجوانان نیز تحلیل‏گران بزرگسال می‏بایست اطلاعات کافی‏ از جهان کودکان و نوجوانان داشته باشد.آنچنان‏که نویسنده‏ این قبیل آثار نیز می‏بایست آگاهی کافی نسبت به این جهان‏ داشته باشد.معمولا ماجراجویی،تخیل و افسانه بسیار مورد توجه کودکان و نوجوانان قرار دارند.کودکان و نوجوانان از دنیای خشک و خشنی که پیرامونشان را احاطه کرده خسته‏اند و برای آنها رئالیسم مدنظر بزرگسالان معنا و مفهومی ندارد. اغلب داستانهای تمثیلی نیز از آنجا که دارای قالبی تخیلی‏ و ماجراجویانه هستند موردتوجه کودکان قرار دارند،هرچند که بزرگسالان نیز چنین آثاری را مطالعه می‏کنند.برای مطالعه‏ این قبیل آثار خواننده در درجه اول می‏بایست با مقولاتی چون‏ خوبی و بدی،هنر و دانش،برهان و غریزه آشنا باشد.خواننده‏ همچنین باید به تشخیص میان حوادث فیزیکی و حوداثی که‏ نشأت گرفته از عقاید و ایده‏هاست مبادرت ورزد و در این راستا، گاه دوبار داستان را مطالعه کند.

داستان معانی و مضامین خود را به‏ شیوه‏های گوناگون به وجود می‏آورد اما معمولا از طریق پدید آمدن یک جریان‏ و حرکت خاص و عملکرد شخصیتهای‏ داستانی چنین عقایدی مطرح می‏گردند.در این ارتباط،خواننده همواره در صدد قیاس‏ میان اطلاعات ارائه‏شده و حقیقت بیرونی‏ است.روند درک آثار داستانی می‏تواند به‏ شرح زیر صورت پذیرد:

الف-خواننده مشخص سازد که آیا اثر تنها به صرف تجربیات محض اشاره‏ دارد(جنبه رئالیستی مسئله)یا به عقاید و دیدگاههایی که به این قبیل تجربیات‏ مربوط می‏گردد(جنبه تمثیلی مسئله)...

آیا به راستی ایده‏ها و عقاید مطرح‏شده‏ در داستان در عالم‏ هستی نیز وجود دارند؟ این عقاید در زیر ساخت اثر پنهان‏ است یا به‏طور آشکارا مشخص شده است؟ برای درک بهتر چنین‏ مضامینی،آیا به یک‏ منتقد زبردست ادبی‏ نیاز است یا خواننده‏ می‏تواند به تنهایی‏ اطلاعات موردنیاز خود را استخراج‏ کند؟

خواننده چگونه‏ می‏تواند براساس‏ نمونه‏ها و نمادهای‏ مطرح‏شده پی به‏ قوانین و مبانی کلی‏تر ببرد؟

ب-خواننده از یک سری کلید در آثار استفاده کند تا تمامی اطلاعات و مضامین نهفته در داستان را کشف و قابل‏ هضم کند.این مضامین غالبا برگرفته از تجربیات و اندیشه منظم و مدون بشر است.

ج-خواننده در صورت نیاز به عقب‏ بازگردد و برخی مفاهیم جامانده را جذب و بر اطلاعات بدست آورده قبلی اضافی کند.

د-خواننده باید درپی کشف‏ طرح اولیه موردنظر نویسنده و شناسایی‏ شیوه داستان‏پردازی و توصیف حوادث و مضامین موردنظر او باشد.

ه-هنگام مواجه شدن با اطلاعات‏ جدید خواننده می‏بایست به بازنگری‏ اطلاعات گذشته و تطبیق آن با تجربیات‏ جدید اقدام ورزد.

داستان تنها وظیفه‏اش انتقال مفاهیم و مضامین نیست. بلکه وسیله‏ای است تا شرایط مناسب را برای توجه به آن‏ دیدگاهها مهیا سازد.معنا و مضامین داستانی باید از بطن‏ تجربیات و عقایدی که پیرامون زندگی مطرح است استنتاج‏ گردد.

منبع: Elements of fiction meaning,Robert scholes,p20